

## معجزه و تحدی

محمد بهمن زاده\*

### چکیده

این نوشتار در پی رد ادعای کسانی است که معجزه را مشروط به تحدی دانسته‌اند. شواهد و قرائن متعدد و ادله متقن، دلالت دارد بر این که اخلاق پیامبر، آیت صدق او و معجزه او پس از قرآن و قبل از هزاران معجزه محسوس و ملموس است. قرآن از معجزه پیامبر آن تعبیر به آیت کرده و در هیچ مورد قید تحدی نیاورده است. تنها معجزه قرآن توأم با تحدی است. بزرگان ما در تعریف معجزه تحدی نیاورده‌اند.

واژگان کلیدی: معجزه، تحدی، کرامت، سحر، آیت

\*\*\*

### مقدمه

پیامبران انسان‌هایی هستند که از راه ارتباط با عالم غیب حقایقی را که به اعتقادات و اعمال و اخلاق مردم مربوط است، دریافت و به آنها ابلاغ می‌کنند.

---

\* کارشناس ارشد علوم دینی.

آن‌ها به مقامی می‌رسند که قرآن کریم آن را مقام تکلیم الهی نامیده است. دریافت تکلیم الهی تنها برای پیامبران ممکن است. تکلیم الهی یا از راه وحی است یا از ورای حجاب یا از راه ارسال فرشته‌ای که از سوی خدای متعال مأمور می‌شود که کلام و پیام الهی را به پیامبران ابلاغ کند.<sup>۱</sup> (شوری (۴۲) آیه ۵۱)

ممکن است به جز انبیاء کسان دیگری - به خاطر مقام والایی که به دست آورده‌اند - آن‌چه را آنان می‌بینند و می‌شنوند، ببینند و بشنوند؛ ولی اینان پیامبر نیستند.<sup>۲</sup> (نهج البلاغه دکتر شهیدی، خطبه ۱۹۲)

هنگامی که فرشته تمثیل بشری پیدا می‌کند، مردم عادی هم او را مشاهده می‌کنند و گفتار او را می‌شنوند؛ چنان که برای حضرت مریم<sup>۳</sup> (مریم (۱۹) آیه ۱۷) و برای همسر ابراهیم<sup>۴</sup> (ذاریات (۵۱) آیه ۲۹) و قوم لوط<sup>۵</sup> (هود (۱۱) آیه ۷۸) و برای کسانی که فرشته وحی را به صورت دحیه‌ی کلبی می‌دیدند<sup>۶</sup>، اتفاق افتاد. (قمی، ۱۳۵۵ق: ج ۱، ص ۴۴۱)

از نظر ابن سینا، بشر نیازمند شریعت الهی و آسمانی است که به وسیله پیامبران اعلام می‌شود. پیامبران مستحق طاعتند؛ چرا که با آیات و معجزاتی تجهیز شده‌اند که نشانگر این است که آن‌ها از جانب پروردگار خویش برای نجات بشریت مبعوث شده‌اند.<sup>۷</sup> (طوسی و رازی، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ص ۱۰۴)

از نظر وی امور غریبه‌ای که در این عالم واقع می‌شود، یا ناشی از هیأت‌های نفسانی انسان‌هاست، یا به قوای نهفته در طبیعت و عناصر و اجسام طبیعی مربوط است، یا ناشی از جذب و انجذاب و نورافشانی اجرام آسمانی است. او سحر و معجزه و کرامت را از قسم اول می‌شمارد.<sup>۸</sup> (همان، ص ۱۴۲)

طبق بیان فوق، هر سه مقوله سحر و معجزه و کرامت، از مقوله اقتدار نفسانی انسان‌هاست؛ با این فرق که سحر قابل ابطال است، ولی معجزه و

کرامت قابل ابطال نیست؛ چنان که حضرت موسی **7** به ساحران فرعونی گفت: «سحری که شما آورده‌اید خدا باطلش می‌کند»<sup>۹</sup>. (یونس (۱۰) آیه ۸۱) حافظ شیرازی می‌گوید:

بانگ گاوی چه صدا باز دهد؟! عشوه مخر سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد

(ذوالنور، ۱۳۶۷: ۲۷۸)

معجزه و کرامت هر دو به تأیید و توفیق الهی است، و صد البته که خدای متعال باطلش نمی‌کند. صاحب معجزه یا کرامت، اهداف الهی را دنبال می‌کند؛ با این فرق که نخستین معجزه را به عنوان آیت نبوت خویش ارائه می‌دهد و دومین، نه تنها مدعی نبوت نیست بلکه کراماتش مؤید نبوت و رسالت نبوی است.

### طرح مسأله

مدعای ما این است که معجزه، آیت نبوت و رسالت کسی است که در میان مردم صاحب دعوت است، و مردم با توجه به آیت یا معجزه، و آیات یا معجزات او به صدق ادعایش پی می‌برند، و نیازی به این که تحدی کند، و منکران را به رقابت و مبارزت فرا بخواند نیست. از آن جا که کرامات نیز از سنخ معجزات است، و به تحکیم مکتب صاحب منصب نبوت و رسالت می‌پردازد و تنها خبر از این می‌دهد که صاحب کرامت نیز بدون ادعای نبوت و رسالت، متکی به غیب و دارای نیروی نفسانی است، نیازی به تحدی ندارد.

در حقیقت، معجزه و کرامت نسبت به تحدی و عدم تحدی لابلش شرط است. در برخی از موارد، معجزه توأم با تحدی است و در برخی از موارد توأم با تحدی نیست.

آن چه مهم است، این است که معجزه آیت و نشانی است که از باب برهان آئی، حکایت از ارتباط صاحبش با عالم غیب میکند؛ کاری که برای دیگران، نشدنی است.

البته ممکن است کسانی باشند که از منظری عالی به آن ارتباط بنگرند و نیازی به معجزه یا کرامت یا آیت نداشته باشند؛ چنان که - مطابق بیان قبل - برای امام علی **۷** اتفاق افتاد. آن حضرت به طریق برهان لمی به نبوت مولا و مقتدای خویش پی برده بود.

وانگهی مطالعه در آموزه‌ها یا خلیات و تجلیات روحی و نعتی مدعی نبوت نیز ممکن است انسان را به یقین برساند و به نبوت صاحب آموزه، و صاحب خلق و خوی و سیرت اعتقاد یابد؛ چراکه صدور چنان آموزه‌هایی و تخلق به چنان خلیاتی بدون ارتباط با عالم غیب و بدون یک بعثت الهی و آسمانی ممکن نیست. این جاست که مجموعه نظام قانونی او - اعم از سیاسی و اقتصادی و دفاعی و فرهنگی - به صورت یک معجزه جلوه‌گر می‌شود، و آن‌هایی که نظامات را می‌شناسند مطمئن می‌شوند که نظامی که مدعی نبوت آورده، یک معجزه آشکار و آیت ماندگار ارتباط او با عالم غیب است. همچنین مجموعه نظام اخلاقی و سیره رفتاری و شیوه زندگانی او نیز به صورت یک معجزه متجلی می‌شود. در هیچ کدام از دو صورت فوق نیازی به تحدی نیست؛ هرچند که مانعی نیز برای آن نیست.

### نگاهی به اقوال بزرگان

قوشچی که شرحی ممتع بر تجرید خواجه نوشته، و در جای جای آن مذاق اشعری خود را آشکار ساخته، مقید بودن معجزه به تحدی را مطابق قول مشهور

دانسته است.<sup>۱۰</sup> (قوشچی، بی تا: ۳۶۰) ظاهر این است که مراد او از مشهور، اکثریت علماء سنی اشعری است. بنابراین، قول غیر مشهور از آن کسانی است که تحدی را شرط معجزه ندانسته اند. اقلیتی که تحدی را در تحقق معجزه دخالت نداده اند، ممکن است از اشاعره و معتزله باشند، و ممکن است تنها از معتزله یا همه اشعری باشند. امام فخر رازی که گرایش اشعری داشته، سپس گرایش شیعی یافته (رازی، ۱۴۰۷ق: ج ۸، ص ۱۰۶) معتقد است که پیامبر اکمل کاملین و افضل فضلاء و علماء است. او از لحاظ قوه نظری به انواع تجلیات قدسی و به لحاظ عملی متصرف در اجسام این عالم است، و مراد از معجزه همین است. (همان، ص ۱۰۷)

صاحب دایره المعارف مصری، معجزه را امری خارق عادت می داند که به دست پیامبر انجام می گیرد، تا دلیل بر صدق رسالتش باشد. او معتقد است که سنت الهی اینگونه بوده است که پیامبران را با معجزه بفرستد تا مردم در برابر ایشان تسلیم شوند. خدای متعال موسی را با عصا و ید بیضاء، و عیسی را با شفا دادن کوران مادرزاد و پیس ها و زنده کردن مردگان مبعوث کرد، ولی پیامبر اسلام را که در عصر شکوفایی عقول برانگیخته بود، با حکمت و فصل الخطاب و سیره صالحه برانگیخت، و معجزه اش ابلغ معجزات بود. معجزات نبوی علاوه بر امتیازات معجزات انبیاء سلف، از ویژگی و برازندگی ممتازی برخوردار بود. هرگاه کارهای خارق العاده ای که معجزه نامیده نمی شوند، به دست کسانی که از نظر صفای روح به درجه انبیاء نرسیده اند انجام پذیر است، چرا به دست انبیاء که صفای روحشان به حد اعلا رسیده بود، ممکن نباشد؟!<sup>۱۱</sup> (وجدی، ۱۳۵۶ق: ج ۶، ص ۲-۲۰۰)

با توجه به بیان فوق، معجزات و کرامات به صفای روح انسانها بستگی دارد.

معلوم است که صفای روح انبیاء در عالی ترین درجه است و چنین نیست که میان آنها تفاوتی نباشد. قرآن کریم به برتری برخی از انبیاء بر برخی تصریح کرده است.<sup>۱۲</sup> (بقره (۲) آیه ۲۵۳)

وجدی به نکته مهمی توجه کرده است، و آن این که پیامبر اعظم ۶ در عصر شکوفایی عقول برانگیخته شده و بنابراین معجزه او برتر از معجزات حسی پیامبران پیشین است. او معجزه‌اش فصل الخطاب است. او حکمت و سیره صالحه و اخلاق را به عنوان معجزه ارائه فرمده است.

حکیم قدوسی، خواجه نصیرالدین طوسی معتقد است که طریق پی بردن به صدق پیامبر، این است که کارهای معجز انجام دهد. معجز، کاری است که شکننده عادت باشد؛ اعم از این که نفی باشد یا اثبات. عادت بر این نیست که عصا ازدها شود؛ ولی به دست پیامبر انجام می‌گیرد، یا عادت بر این است که پهلوان شمشیر پولادین را در مشت گیرد، اما به اعجاز نبی ناتوان می‌شود. خواجه اضافه می‌کند که باید معجزه مطابق دعوا باشد. اگر مدعی است که کور مادرزاد را شفا می‌دهد ولی او را کر کند معجزه نکرده است؛ هر چند کار او شکننده عادت است.<sup>۱۳</sup> (شعرانی، ۱۳۷۶: ۴۸۸)

خواجه بزرگوار با این که در تعریف معجزه اثبات غیر معتاد یا نفی معتاد را ذکر کرده، با آوردن قید «مع خرق العاده» حساسیت بیشتری نشان داده، تا اشعار دارد بر این که نوادر طبیعت - مانند تولد دو کودک به هم چسبیده - هر چند خلاف معتاد است ولی خرق عادت نیست؛ چرا که نوادر طبیعت هم فی الجمله موافق عادت است. آری «امر خارق العاده مربوط به ادعای پیغمبر است، و خدا برای تصدیق او اظهار کرده است، نه آن که اتفاقاً مقارن دعوا بوده است.» (همان، ص ۴۸۹)

خواجه حکیم و فهیم، قید دیگری نیز بر تعریف معجزه افزوده است، یعنی

«مطابقه الدعوی» و این قید به خاطر کرامات معکوسی بود که به دست مسیلمه کذاب صورت می‌گرفت. به او گفتند: پیامبر اسلام **6** از آب چاه‌های مردم هزمان مضمضه کرد، و در آن‌ها ریخت، آب چاه‌ها جوشید و به برکت آن آب، درختان خرما بالنده و پرریار شدند. او نیز چنان کرد؛ ولی آب چاه‌ها فروکش کرد و درخت‌ها همه خشکیدند، و نمونه‌های دیگر که همه آن‌ها کرامات معکوس و معجزات منکوس بود. (قمی، ۱۳۵۵ق: ج ۱، ص ۶۵۲)

در بیان کوتاه و گویای خواجه هیچ اشاره‌ای به مسأله تحدی نشده است. شارح جلیل‌القدر تجرید و جامع معقول و منقول و فقیه واقعی که هم به فقه اکبر- یعنی علوم عقلی- و هم به فقه اصغر- یعنی علوم نقلی- مجهز بود<sup>۱۴</sup> (لاهیجی، بی تا: ۴)، برای معجزه شرایطی برشمرده است:

- ۱- امت از آوردن مثل یا نظیر آن ناتوان باشد.
- ۲- باید از جانب خدا یا به فرمان او باشد.
- ۳- در زمان تکلیف باشد، نه بعد از ظهور شرایط قیامت که تکلیف برداشته می‌شود.

۴- باید به دنبال ادعای نبوت باشد.

۵- باید خارق عادت باشد.<sup>۱۵</sup> (حلی، بی تا: ۲۷۵)

ملاحظه می‌کنیم که هم ماتن بزرگوار تجرید و هم شارح عالی‌مقدار آن، هیچ‌یک در تعریف معجزه و شرایط تحقق آن، به مسأله تحدی توجهی نشان نداده‌اند، و این خود شاهد آن است که معجزه را نسبت به تحدی لابشرط دیده‌اند، همانگونه که سلف صالح آن‌ها یعنی شیخ طائفه حقه محقه نیز در تعریف معجزه، عنایتی به ذکر تحدی نداشته است.<sup>۱۶</sup> (طوسی، ۱۳۵۸: ۶۹۰)

خواجه والامقام در مبحث نبوت خاصه از کتاب تجرید الاعتقاد، به معجزه

قرآن و معجزات محسوس آن حضرت استناد می‌کند.

معجزات محسوس را چهار هزار و چهارصد و چهل ذکر کرده‌اند. (قمی، ۱۳۵۵ق: ج ۲، ص ۱۶۳) قرآن اصل آن‌ها و به عنوان «امّ المعجزات» یاد شده است. (همان، ص ۱۶۲)

در اصالت قرآن تردیدی نیست؛ چراکه به تواتر نقل شده است. و این تواتر، تواتر لفظی است و اما سایر معجزات به تواتر معنوی ثابت است. (شعرانی، ۱۳۶۷: ۴۹۴)

از نظر خواجه، معجزات نبوی مقرون به دعوت بود. معجزه قرآن توأم با تحدی و دعوت به معارضه است؛ ولی با این که انگیزه مخالفین برای معارضه قوی بود، هیچ‌کس از عهده معارضه برنیامد. (حلی، بی تا: ۲۷۹)

علامه حلی نمونه‌های متعددی از معجزات محسوس را برشمرده است. (همان، ص ۲۸۱-۲۷۹)

تحديات نبوی مربوط به معجزه قرآن است. جالب این است که در مورد معجزه قرآن، تحدی کننده خدای متعال است، نه پیامبر اکرم (ص). تحدی قرآنی در چند مورد صورت گرفته است. یک جا می‌گوید: اگر همه انس و جن با هم جمع شوند مانند این قرآن نمی‌آورند؛ هر چند یکدیگر را پشتیبانی کنند.<sup>۱۷</sup> (اسراء (۱۷) آیه ۸۸)

جای دیگر می‌گوید: آن‌هایی که پیامبر را به عنوان مفتری معرفی می‌کنند، ده سوره مثل آن بیاورند.<sup>۱۸</sup> (هود (۱۱) آیه ۱۳) و در دو مورد، به آوردن یک سوره دعوت کرده<sup>۱۹</sup> (بقره (۲) آیه ۲۳ و یونس (۱۰) آیه ۳۸) و سرانجام به آوردن حدیثی مانند قرآن اکتفا نموده است.<sup>۲۰</sup> (طور (۵۲) آیه ۳۴)

تحدی قرآن جهات مختلفی دارد؛ اگرچه هدف همه تحديات قرآنی اثبات



معجزه بودن خود قرآن و دلالت بر صدق پیامبر خاتم(ص) است؛ ولی تحدی گاهی به علم و دانش<sup>۲۱</sup> و گاهی به پیامبر امّی<sup>۲۲</sup> و گاهی به اخبار از غیب<sup>۲۳</sup> و گاهی به عدم اختلاف<sup>۲۴</sup> و گاهی به بلاغت<sup>۲۵</sup> است. همه آیاتی که دعوت به آوردن مثل قرآن یا ده سوره یا یک سوره یا یک حدیث مماثل می‌کند، مربوط است به نظم و سیاق و بلاغت؛ چراکه از عرب آن روز که فصاحت و بلاغتی بالنده داشت و از این جهت فخر و مباهات می‌کرد، انتظاری جز این نبود. آنچه باید توجه شود، این است که میان معجزه و صدق مدعی رسالت، ملازمه است و وجدان و ادراک پیامبر، از سنخ ادراکات حسی و عقلی ما نیست. (رک: طباطبائی، بی‌تا: ج ۱، ص ۸۶-۶۰)

قرآن کریم معجزه انبیاء را آیت نامیده است. اگر میان دو چیز رابطه علیت و معلولیت نباشد، نمی‌توان یکی را آیت دیگری دانست. معلول، آیت و نشان علت است؛ ولی شأن و مرتبه علت برتر از این است که آیت معلول باشد. میان صدق ادعای پیامبر و معجزه، رابطه تخلف ناپذیر علیت و معلولیت برقرار است و به همین جهت است که هیچ لزومی ندارد که آیت صدق انبیاء توأم با تحدی باشد. آیات و معجزات انبیاء چند قسم است. گاهی به خاطر تأیید آن‌هاست، مانند ید بیضاء و عصای موسی و معجزات عیسوی و معجزه قرآن محمدی، و گاهی به خاطر اقتراح و درخواست کفار است مانند ناقه صالح و هفت آیت موسوی و طوفان نوح و رجفه ثمود و صرصر عاد، و گاهی به خاطر ضرورت‌هایی بود که برای مؤمنین پیش می‌آمد، مانند انفجار چشمه و نزول منّ و سلوا و رفع طور برای بنی اسرائیل که موجب ترس عاصیان و تکریم مؤمنان بود، و گاهی به صورت وعده‌هایی بود که خداوند به مؤمنین می‌داد، مانند وعده فتح مکه و سرکوب مشرکین و غلبه روم. (رک: همان، ۱۳۹۰ق: ج ۶، ۳-۲۴۲)

در هیچ یک از معجزاتی که قرآن به عنوان آیات صدق انبیاء معرفی کرده، نشانی از تحدی دیده نمی‌شود.

زکریا از خدا درخواست کرد که به پیرانه سر، پدر گردد و همسر پیرش مادر شود. هنگامی که دعایش مستجاب شد، از بارگاه کبریایی درخواست کرد که برای او آیتی قرار داده شود. در پاسخ او گفته شد که آیت تو این است که سه شبانه روز، جز به رمز نمی‌توانی تکلم کنی.<sup>۲۶</sup> (آل عمران (۳) آیه ۴۱)

او با این که تنی سالم و زبانی گویا داشت و زبانش به ذکر خدا مشغول بود، ولی از سخن گفتن با مردم عاجز بود. (طباطبائی، ۱۳۸۶ق: ج ۱۴، ص ۱۶)

معجزه حضرت صالح ناقه‌ای بود که به عنوان یک آیت در برابر دیدگان مردم قرار گرفت، تا عبرت گیرند، و از بیراهه به راه آیند. او به قوم خود گفت: این شتر، آیت و معجزه‌ای است برای شما. بگذارید تا در زمین بچرد و به او گزندی نرسانید که گرفتار عذابی دردناک می‌شوید؛ ولی آن‌ها شتر را پی کردند و از گوشت آن خوردند، و با کژدهنی از صالح خواستند که عذابی را که وعده کرده است، بر سر آن‌ها فرود آرد. در نتیجه آن‌ها دچار رجفه و زمین‌لرزه شدید شدند، و در خانه‌های خود به هلاکت رسیدند.<sup>۲۷</sup> (اعراف (۷) آیات ۷۳ تا ۷۹)

خدای متعال به موسی دستور داد که عصایش را بیندازد. هنگامی که عصا را انداخت، به صورت اژدهایی شد، و آن‌چه را ساحران پدید آورده بودند، همه را بلعید.<sup>۲۸</sup> (همان، آیه ۱۱۷)

فرعونیان به خاطر تبه‌کاری گرفتار خشکسالی و قحطی شدند. هر گاه شرایط زندگیشان بهبود می‌یافت، می‌گفتند: به خاطر تلاش و تدبیر خود ماست، و هر گاه گرفتار سختی و بدبختی می‌شدند، می‌گفتند: تقصیر موسی است. آن‌ها گستاخانه اعلام می‌کردند که تحت تأثیر آیات سحرآمیز وی قرار نمی‌گیرند و

ایمان نمی‌آورند. آیات و معجزات موسوی در پاسخ اقتراح آن‌ها طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و خون بود. هنگامی که مستأصل شدند، تقاضا کردند که موسی دعا کند، تا آسوده شوند و ایمان بیاورند؛ ولی تخلف کردند.<sup>۲۹</sup> (همان، آیات ۱۳۰ تا ۱۳۶)

خدای متعال موسی را با نه معجزه که هر کدام یک آیت از آیات صدق او محسوب می‌شدند، به سوی فرعون و فرعونیان فرستاد.<sup>۳۰</sup> (نمل (۲۷) آیه ۱۳) درباره برخی از این معجزات، معقول نیست که گفته شود: توأم با تحدی بوده‌اند. یعنی همان‌طوری که گفتیم، معجزه نسبت به تحدی و عدم تحدی لاشرط است. در مورد معجزه قرآن مقید به تحدی می‌شود، و به اصطلاح، «بشرط شیء» است، و در برخی «بشرط لا» است، مثل معجزه قورباغه و شپش و خون و ملخ و طوفان؛ چرا که ماهیت لاشرط، با هر شرطی سازگار است، اعم از این که شرط ثبوتی یا سلبی باشد.

چگونه ممکن است که زکریا که نمی‌تواند جز به رمز سخن گوید، تحدی کند؟! چگونه ممکن است که حضرت صالح که قومش به رجفه یا طاغیه<sup>۳۱</sup> (حاقه (۶۹) آیه ۵) به هلاکت رسیدند، تحدی کند؟!

چگونه ممکن است که پیامبر قوم عاد - یعنی شعیب - که قومش گرفتار باد سرکش صرصر شدند، بادی که هفت شب و هشت روز بر آن‌ها می‌وزید و همچون تنه خرما بر زمینشان می‌افکند، تحدی کند؟!<sup>۳۲</sup> (همان، آیه ۶ تا ۸)

اگر با دلایل متقن ثابت شود که اخلاق پیامبر، آیت نبوت و پس از قرآن کریم و فرقان عظیم و پیش از هزاران معجزه محسوس و ملموس او، معجزه دوم اوست، چه نیازی به تحدی دارد؟! (قراملکی، ۱۳۸۶: ص ۲۲-۶)

آنان که تحدی را شرط معجزه دانسته‌اند، معجزات غیر قرآنی را با قرآن اشتباه

گرفته‌اند. بزرگان شیعه به درستی میان آن‌ها تفکیک کرده‌اند. آن‌ها در تعاریفی که از معجزه دارند، از تحدی سخن نمی‌گویند؛ ولی هنگامی که از معجزه قرآن یاد می‌کنند، به حق، تحدی قرآن را - آن هم در ابعاد مختلف - ملاک معجزه بودن آن قرار می‌دهند.

آنان که به دیده بصیرت، وجود پیامبر اعظم **6** را تماشا می‌کردند، و «نافذ البصیره» بودند، به خوبی درک می‌کردند که اخلاق او معجزه است.

هنگامی که امام علی **7** می‌گوید: «پیش از او و پس از او کسی را به زیبایی او ندیده‌ام» (بیهقی، ۱۳۶۱: ۱۹۶) مقصودش کدام زیبایی است؟! آیا او تنها ناظر به جمال ظاهری است؟! آیا اگر کسی از رنگ و رخسار ظاهری چند روزه برخوردار باشد، ولی باطنی نازیبا دارد که سراسر عیب و نقص و رذیلت است، یا فضیلت و رذیلت را به هم آمیخته است، می‌توان او را زیباترین همه زیباها نامید؟! آیا امام علی **7** که در معرفت خدا و رسول گوی سبقت را از همگان ربوده است، اهل مبالغه و گزافه‌گویی است؟ او به حق، عاشق دل‌باخته پیامبر بود. بدون شک، عشق به دنبال زیبایی می‌دود، و زیبایی، عشق را به دنبال خود می‌کشد. آیا او به زیبایی چشم و ابروی پیامبر عشق می‌ورزید، یا به زیبایی‌های خَلْقی و خُلُقی او که نسخه‌ای تام و کامل از زیبایی خدای متعال بود؟!

عمیر بن وهب که پسرش از اسراء بدر بود، با صفوان بن امیه قرار گذاشته بود که به مدینه رود، و پیامبر را به قتل برساند؛ ولی او با دیدن بصیرتمندانه پیامبر، نه تنها دریغش آمد که بر روی او شمشیر بکشد، بلکه در برابرش دل باخت، و به اسلام گرایید. (همان)

ستون حنانه که هنگام سخنرانی تکیه‌گاه پیامبر بود، و با ساخته شدن منبر توسط شخص رومی، از آن فیض بزرگ محروم شد، چرا شیون و ناله کرد، به

گونه‌ای که مسجد لرزید؟! و چون پیامبر به زیر آمد و بر او تکیه زد، آرام گرفت! حضرتش فرمود: اگر خود را به آن نمی‌چسبانیدم، تا قیامت می‌نالید. سپس دستور دفنش داد. (همان)

آیا این ستون که مثل همه موجودات از یک شعور طبیعی و تکوینی برخوردار است، به عشق آن معشوق همه کائنات گرفتار نبود؟! پیش‌گامان فلسفه و عرفان این حقیقت را به چشم عقل یا به چشم دل شهود کرده‌اند.

ابن سینا در رساله عشق، سریان عشق را دریافت، و عشق موجود ناقص به کامل را تبیین کرد؛ ولی به سریان شعور رأی نداد. صدرالمألهین اعلام کرد که «هر موجودی اعم از این که بسیط باشد یا مرکب، دارای حیات و شعور، و ناگزیر دارای عشق و شوق است.»<sup>۳۳</sup> (صدرالمألهین، بی‌تا: ج ۷، ص ۱۵۰)

وی عشق را به عشق اکبر و اوسط و اصغر تقسیم کرده‌است. عشق اکبر عشق به خداست که ویژه متألهان کامل است که مصداق آیه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (مائده ۵)، آیه ۵۴) می‌باشند، و عشق اوسط، عشق علمایی است که ناظر در حقایق موجوداتند و به قیام و قعود و تفکر و ذکر مشغولند، و عشق اصغر همان عشق انسان صغیر است که نمونه‌ای از عالم کبیر است. (نگ: صدرالمألهین، بی‌تا: ج ۷، ص ۴-۱۸۳)

محمی‌الدین عربی از قول غزالی می‌گوید: «زیباتر از این عالم ممکن نبود. خدای متعال آدم را بر صورت خود آفرید. انسان مجموع عالم است. علم او به عالم، علم او به خویش است؛ زیرا در وجود، جز او و فعل و صفت او چیزی نیست. پس ناگزیر باید به صورت او باشد. او جمال خود را می‌بیند و جمال را دوست می‌دارد. عالم، جمال خداست. اوست که جمیل و محب جمال است. هر که عالم را با این نظر دوست دارد، جمال خدا را دوست می‌دارد؛ زیرا جمال

صنعت به جمال صانع برمی گردد. جمال عالم، جمال خدا و صورت جمال اوست.» (همان، ص ۲-۱۸۱)

از نگاه عارف، سراسر هستی جلوه‌گاه سمع و بصر و هوشیاری است و بنابراین، نالیدن یک ستون خشک از فراق پیامبر، جای تعجب ندارد.

خاک، قارون را چو ماری درکشد	استن حنانه آید در رشد
سنگ احمد را سلامی می‌کند	کوه یحیی را پیامی می‌کند
جمله ذرات عالم در نهان	با تو می‌گویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و باهشیم	با شما نامحرمان ما خامشیم

ادراک جمال و عشق به جمال لازمه وجود هر موجودی است. خدایی که جمال مطلق و کمال مطلق و ادراک مطلق است، در درجه اول عاشق ذات خویش و به تبع آن، عاشق آثار ذات خویش است.

که بندد طرف وصل از حسن شاهی      که با خود عشق بازد جاودانه

(ذوالنور، ۱۳۶۷: ۹۷۰)

او دوست می‌داشت که علاوه بر این که جمال و کمال ذات را در آینه ذات، تماشا می‌کند، در آینه انسان کامل نیز مشاهده نماید. وجود تام و جمیل و کامل نبوی آینه تمام‌نمای تمامیت و جمال و کمال حق است. خدای متعال همه کمالات خود را به او بخشیده، به جز یک کمال، که نه دادنی است و نه گرفتنی، و آن هم وجوب وجود ذاتی است.<sup>۳۴</sup> (قیصری، ۱۳۷۵: ۳۳۱ و ۳۸۴)

هر موجودی آیتی است از آیات جمال و جلال حق. برخی از آیات، تنها از یک صفت جمال یا جلال حکایت می‌کنند، و برخی بیشتر، و برخی آینه تمام‌نمای جمال و جلال مطلق مقام ربوبی‌اند. پیامبر اعظم و نبی خاتم و آفریده

اکرم(ص) همین است. اگر خدای متعال او را نمی‌آفرید، آینه تمام‌نمایی نبود که مظهر تام جمال و جلال او باشد، و از مشاهده جمال خود در آینه تمام‌نمای او نیز لذت ببرد؛ چرا که در مقوله لذت و الم، لذت جسمی و هر گونه المی بر خدای متعال محال است؛ ولی لذت غیر حسی و غیر انفعالی، نه تنها محال نیست، بلکه واجب است. حکیم قدوسی، خواجه نصیرالدین طوسی بر این مطلب تصریح دارد.<sup>۳۵</sup> (شعرانی، ۱۳۶۷: ۴۱۱) ابن سینا می‌گوید: «بزرگترین شادمانی نسبت به چیزی، شادمانی موجود نخستین به ذات خویش است؛ چرا که ادراک او، شدیدترین ادراک نسبت به کامل‌ترین مدرک است».<sup>۳۶</sup> (ملکشاهی، ۱۳۶۳: ۴۳۴)

هنگامی که نوبت به شعر و شاعری می‌رسد و طائر خیال در آسمان جمال و کمال این مظهر تام خدای متعال به پرواز در می‌آید، حقایقی به ارمغان می‌آورد که شنیدنی است. بوصیری مصری (م ۶۹۴) در قصیده خود، تحت عنوان «الکوکب الدریه فی مدح خیر البریه» (قمی، ۱۳۵۵ق: ج ۱، ص ۸۵) به حق مدعی می‌شود که پیامبر ما(ص) در خلقت و اخلاق بر همه انبیاء برتری یافته، و هیچ کدام در علم و کرم به مرتبه او نرسیده‌اند. آن‌ها همگی خواهشگر جرعه‌ای از دریای بی‌کران کمالات اویند. اوست که در معنا و صورت به درجه تمامیت رسیده و آفریدگار، او را به عنوان حبیب خود برگزیده است. او در محاسن خود، شریک ندارد، و گوهر حسن او قسمت‌پذیر نیست. مقدار علم ما درباره‌اش این است که او بشر است و بهترین آفریدگان خداست».<sup>۳۷</sup> (همان، ص ۴۱۱)

عبدالله بن زبیر او را هجومی کرد. در روز فتح مکه فراری شد. سپس بازگشت و زبان به عذرخواهی گشود. او به گمراهی خود اعتراف کرد و پیامبر را هم راحم و هم مرحوم نامید و شهادت داد که دین او حق و صادق و او در میان

بندگان خدا عظیم و جسیم است. پیامبر خدا(ص) او را مشمول عفو خویش ساخت.<sup>۳۸</sup> (همان، ص ۳-۴۱۲)

باز هم بوصیری درباره اخلاق آن انسان جامع کامل داد سخن داده و از خلق بی‌همتای او شگفت‌زده شده و اخلاق را زینت او و حسن و گشاده‌رویی را نشانه او شمرده، و او را در زیبایی به گل، در شرافت و روشنی به بدر، در کرم و بخشندگی به دریا و در بلندی و فرامرزی همت، به روزگار تشبیه کرد و او را در جلالت قدر، یگانه و در حشمت، مجموعه منحصر به فرد دانسته است.<sup>۳۹</sup> (همان، ص ۴۱۳)

و چه زیبا سرود سعدی شیرازی در مدح او:

کشف ادجی بجماله	بلغ العلی بکماله
صلّوا علیه و آله	حسنّت جمیع خصاله

(همان، ص ۴۱۱)

حکیم نظامی درباره‌اش گفت:

ختم رسل خاتم پیغمبران	شمه نه مسند و هفت اختران
هر دو جهان بسته به فتراک اوست	احمد مرسل که خرد خاک اوست
از الف آدم و میم مسیح	امی گویا به زبان فصیح
اول و آخر شده بر انبیاء	همچو الف راست به عهد و وفا
تازه ترنجی ز سرای بهشت	بود در این گنبد فیروزه خشت
پیش دهد میوه پس آرد بهار	رسم ترنج است در این روزگار

(همان، ص ۴۱۱)

او از خدا می‌خواست که خَلَق و خُلُقش را نیکو کند و از منکرات اخلاق به دورش دارد. خدای متعال دعایش را مستجاب کرد و قرآن را بر او نازل ساخت



و به آداب قرآن ادبش کرد و خلقتش همان قرآن بود؛ از این رو خدای متعال او را ستایش کرد و به او فرمود: تو بر خلق عظیم هستی. او خود اعلام کرد که خدا مکارم اخلاق را دوست دارد و معایب اخلاق را نمی‌پسندد و مأموریت آسمانی خود را تتمیم و تکمیل مکارم اخلاق شمرد. (همان)

با این توضیحات، چگونه ممکن است که اخلاق او در درجه نازل باشد. به همین جهت است که امام علی **۷** که گوهرشناسی بی‌همتا و قدرشناسی یگانه است، درباره‌اش فرمود: «او سخی‌ترین افراد و شجاع‌ترین و راستگوترین و فداکارترین و نرم‌خوترین و از نظر اصل و نسب گرامی‌ترین بود. هر که او را می‌دید، تحت تأثیر هیبت و شکوهش قرار می‌گرفت، و هر که با او معاشرت می‌کرد و او را می‌شناخت، دوستش می‌داشت. نه قبل از او و نه بعد از او کسی مانند او نیافتم». <sup>۴۰</sup> (همان، ص ۱۵۴)

انس بن مالک در خدمت آن حضرت بود و او را در حوائجش یاری می‌کرد. او می‌گوید: «ده سال او را خدمت کردم. یک بار به من کلمه أف نگفت. یک بار به من نگفت: چرا این کار را کردی یا چرا این کار را نکردی؟» <sup>۴۱</sup> (همان)

محال است که چنان شخصیتی با آن همه عظمت که شخصیتی چون امام علی **۷** در برابرش سر تعظیم و اخلاص فرو می‌آورد، اخلاقتش به گونه‌ای باشد که انسان‌های دیگر چه قبل و چه بعد، بتوانند به او برسند. او بر همه انبیاء برتری دارد. (رازی، ۱۴۰۷ق: ج ۸، ص ۱۲۲) بنابراین ممکن نیست که کسی بتواند بر فضائل نفسانی او پیشی بگیرد.

## نتیجه

با توجه به توضیحاتی که داده شد، دو نکته به دست می‌آید:

۱- معجزه نسبت به تحدی و عدم تحدی لابشرط است. یعنی ممکن است همراه تحدی و ممکن است توأم با عدم تحدی باشد. بزرگان ما در تعریف معجزه، تحدی نیاورده‌اند. بنا به گفته قوشچی، مشهور اهل سنت، معجزه را مقید به تحدی کرده‌اند. بنابراین، قول غیر مشهور آن‌ها عدم تقید به تحدی است. آنان که معجزه را مقید به تحدی کرده‌اند، ناظر به معجزه قرآن بوده‌اند؛ چرا که در قرآن کلمه معجزه - در معنای اصطلاحی - به کار نرفته است. بلکه همه‌جا تعبیر به آیت شده، بدون این که حتی در یک مورد، پیامبری با نشان دادن معجزه‌ای که آیت صدق او بوده، تحدی کرده باشد، به خصوص که در آیات و معجزات اقتراحی مانند شپش و قورباغه و خون و ملخ و طوفان که موسی **7** بر فرعونیان مسلط کرد، تحدی موردی ندارد، همان‌گونه که در مورد غرق آن‌ها در رود نیل.

۲- بنا به اقتضای آیات و روایات و بیانات عارفان و فیلسوفان، پیامبر خدا مرتبه‌ای دارد دون خالق و فوق همه مخلوقات، و محال است که کسی در عرض او قرار گیرد. دیگران، اعم از سابقین و لاحقین، همه در طول اویند، هر چند که آن‌ها نیز سلسله مراتب دارند. به تعبیر امام فخر رازی، پیامبر خاتم در نظام خلقت همچون خورشید و امام علی **7** همچون ماه و دیگران مانند ستارگانند که برخی از قرب بیشتر و برخی از قرب متوسط و برخی از قرب کمتری برخوردارند. (همان، ص ۷-۱۰۶) لازمه این سخن این است که کسانی چون معاویه و یزید از مطرودین و رانده‌شدگانند.

این جاست که باید با کسانی هم‌صدا شویم که همه انبیاء را در زیر لوای پیامبر خاتم دیده و او را رمز اولیت و آخریت در عالم امکان یافته و به صورت، او را زاده آدم، و به معنا او را برترین نیای آدم شمرده‌اند.

مصطفی زین گفت کآدم و انبیا  
 بهر این فرموده است آن ذوفنون  
 گر به صورت من ز آدم زاده‌ام  
 کز برای من بدش سجده ملک  
 پس ز من زایید در معنی پدر  
 اول فکر آخر آمد در عمل

خلف من باشند در زیر لوا  
 رمز نحن الآخرون السابقون  
 من به معنی جد حد افتاده‌ام  
 وز پی من رفت تا هفتم فلک  
 پس ز میوه زاد در معنی شجر  
 خاصه فکری کو بود وصف ازل

(مولوی، ۱۳۳۸: ج ۴، ص ۳۵۳)

### پی‌نوشت‌ها

۱. وَ مَا كَانَ لِيَشْرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا
۲. وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رِثَةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ (ص) فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّثَّةُ؟ فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ أَيْسَ مِنْ عِبَادَتِهِ، إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ
۳. فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا
۴. فَأَقْبَلَتْ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَ قَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ. قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ...
۵. وَ جَاءَتْ قَوْمَهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَ مِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السِّنِينَ قَالِ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ
۶. دحیه از اصحاب شایسته پیامبر اکرم (ص) بود. او نامه حضرت را برای قیصر روم برد. در جنگ بنی قریظه و در مواقع دیگر، جبرئیل به صورت دحیه، تمثیل و ظهور بشری پیدا کرد. پیامبر خدا (ص) فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ دَحِيَّةَ الْكَلْبِيِّ عِنْدِي فَلَا يَدْخُلَنَّ عَلَيَّ أَحَدٌ»
۷. لما لم يكن الإنسان بحيث يستقل وحده بأمر نفسه إلا بمشاركة آخر... وجب أن يكون بين الناس معاملة و عدل يحفظه شرع يفرضه شارع متميز باستحقاق الطاعة لاخصاصه بآيات تدل على أنها من عند ربه. (نمط ۹ اشارات، فصل ۴)
۸. إن الأمور الغريبة تنبعث في عالم الطبيعة من مبادئ ثلاثة: أحدها الهيئة النفسانية المذكورة، و ثانيها خواص الأجسام العنصرية، مثل جذب المغناطيس الحديد بقوة تخصه و ثالثها قوى سماوية...
۹. ما جئتم به السحر إن الله سيبيطه
۱۰. المشهور في تعريف المعجزة أنه امر خارق للعادة، مقرون بالتحدي مع عدم المعارضة
۱۱. هي الأمر الخارق للعادة الذي يحصل على يد نبي مرسل ادلالاً على صدق رسالته و لقد كان من سنة الله أن يرسل رسوله إلى الناس بالمعجزات ليحملهم بها على الإذعان لهم، فأنهم كانوا من غلظ الشعور بحيث لا

یتاثرون إلا بما يؤثر على خيالهم... فلما كان العصر الذي أرسل الله محمدا (ص) كانت القلوب قد رقت و العقول قد ارتقت و الشعور قد تلطفت... فجعل معجزاته الحكمة و فصل الخطاب و إحقاق الحق و إزهاق الباطل.

۱۲. تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ

۱۳. و طریق معرفه صدق ظهور المعجزه على يده و هو ثبوت ما ليس معتاداً أو نفي ما هو معتاداً مع خرق العاده و مطابقه الدعوى

۱۴. و سمو العلم بها فقها و سمو الاعتقادات باسم الفقه الأكبر

۱۵. لابد في المعجزه من شروط: أحدها أن يعجز عن مثله أو عما يقاربه الأئمة المبعوث إليها، الثاني أن يكون من قبل الله تعالى أو بأمره، الثالث أن يكون في زمان التكليف، لأن العاده تنتقض عند أشرط الساعه، الرابع، أن يحدث عقب دعوى المدعى للنبوه أو جارياً مجرى ذلك... الخامس أن يكون خارقاً للعاده.

۱۶. كاری که معجز است با پنج شرط همان را که ما گفتیم می‌رساند:

اول، باید کار خداوند برتر از همه چیز باشد. دوم، کاری که برای اعجاز از کسی سر می‌زند، باید شکننده روش همیشگی باشد که به او ویژگی دارد. سوم، نمونه‌ای از نوع آن کار، یا نمونه‌گونه ویژه‌ای از نوع آن کار، برای آفریدگان انجام ندادنی باشد. چهارم، انجام شدن کاری که آن را گواه بر راستگو بودن خود می‌گیرد، این ویژگی را داشته باشد که برای نشان دادن راستگو بودن او انجام یافته باشد.

۱۷. قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً

۱۸. أم يُقُولُونَ افترأه قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ

۱۹. إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ.

أم يُقُولُونَ افترأه قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ.

۲۰. فَلْيَأْتُوا بِخَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ

۲۱. وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ (نحل) (۱۶) آیه ۸۹

۲۲. وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَدْرَأَكُمْ بِهِ (يونس) (۱۰) آیه ۱۶

۲۳. تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ (هود) (۱۱) آیه ۴۶

۲۴. لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً (نساء) (۴) آیه ۱۸

۲۵. أم يُقُولُونَ افترأه قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَ ادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا فَاعْلَمُوا أَنَّهَا أَنْزَلْنَا بِعِلْمِ اللَّهِ... (هود) (۱۱) آیه ۱۳ و ۱۴

۲۶. قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمِياً

۲۷. هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَ لَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ... فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ قَالُوا يَا صَالِحُ آتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ

۲۸. وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ

۲۹. فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفَادِعَ وَ الدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ...

فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَ اغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ

۳۰. وَ ادْخُلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ.  
آیات نه گانه حضرت موسی(ع) عبارتند از: ۱- عصا، ۲- يد بيضاء، ۳- ملخ، ۴- شپش، ۵- قورباغه، ۶- خون، ۷- طوفان، ۸- شكافته شدن كوه با عصای موسی و جاری شدن دوازده چشمه (بقره ۲) آیه ۶۰، ۹- شكافته شدن رود نیل و غرق شدن فرعونیان (همان، آیه ۵۰). به جز عصا و يد بيضاء، بقیه معجزات به درخواست قوم و به اصطلاح، اقتراحی بود.

۳۱. وَ اَمَّا تَمُوذُ فَاَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ.

۳۲. وَ اَمَّا عَادٌ فَاَهْلِكُوا بِرِيحِ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ، سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ تَمَائِيَةً اَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَانْتَهُمْ اَعْجَازًا نَّخْلٍ خَاوِيَةً، فَهَل تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ.

۳۳. فإذا ثبت أن كل موجود سواء كان بسيطاً او مركباً فله حياة و شعور، فلا محالة له عشق و شوق.

۳۴. فإن رؤيته الشئبي نفسه بنفسه ما هي مثل رؤيته نفسه في أمر آخر يكون له كالمراة، فإنه تظهر له نفسه في صورة يعطيها المحل المنظور فيه مما لم يكن يظهر له من غير وجود هذا المحل و لا تجلية له.

و لما كان استناده إلى من ظهر عنه لذاته، اقتضى أن يكون على صورته فيما ينسب إليه من كل شئ من اسم و صفة ما عدا الوجوب الذاتي

۳۵. و وجوب الوجود يدل على سرمديته و نفى الزائده... و الحاجة و الألم مطلقاً و اللذة المزاجية

۳۶. أجل مبتهج بشئبي هو الأول بذاته، لأنه أشد الأشياء إدراكاً لأشد الأشياء كمالاً، الذي هو برىء عن طبيعة الإمكان و العدم، و هما منبع الشر، و لا شاغل له عنه

۳۷. فاق التبيين في خلق و في خلق و لم يدانوه في فضل و لا كرم

و كلهم من رسول الله ملتمس عرفاً من البحر أو رشفاً من الديم

فهو الذي تم معناه و صورته ثم اصطفاه حببياً بارء النسم

منزه عن شريك في محاسنه فجوهر الحسن فيه غير منقسم

فمبلغ العلم فيه أنه بشر و أنه خير خلق الله كلهم

۳۸. انى لمعتذر إليك من الذى اسديت إذ أنا فى الضلال أهيم

فاغفر فداك و الداي كلاهما زهى فإنك راحم مرحوم

و لقد شهدت بأن دينك صادق حق و أنك فى العباد جسيم

۳۹. أكرم بخلق نبي زانه خلق بالحسن مشتمل بالبشر متسم

كالزهر فى ترف و البدر فى شرف و البحر فى كرم و الدهر فى همم

كأنه و هو فرد فى جلالته فى عسكر حين تلقاه و فى حشم

۴۰. كان أجود الناس كفاً و أجرء الناس صدرا و أصدق الناس لهجةً و أوفاهم ذمةً و أليهنهم عريكةً و أكرمهم عشيرةً من رآه بديهةً ها به و من خالطه فعرفه أحببه، كم أر مثله قبله و لا بعده.

۴۱. خدمت رسول الله عشر سنين، فما قال لى أف قط، و ما قال لشئبي صنعته لم صنعته، و لا لشئبي تركته لم تركته.

## کتابنامه

۱. قرآن مجید
۲. نهج البلاغه
۳. ذوالنور، رحیم. (۱۳۶۷). *در جستجوی حافظ*. چاپ دوم. تهران: انتشارات زوآر
۴. طوسی، خواجه نصیر و رازی، فخرالدین. (۱۴۰۴ق). *شرحی الاشارات*. قم: منشورات مکتبه مرعشی نجفی
۵. قمی، عباس. (۱۳۵۵ق). *نجف: مطبوعه علمیه نجف اشرف*.
۶. قوشچی، علاءالدین محمد. (بی تا). *شرح التجرید*. قم: منشورات رضی، بیدار- عزیز
۷. وجدی، محمد فرید. (۱۳۵۶ق). *دائرة معارف القرن العشرين*. ج ۶. چاپ سوم. قاهره: مطبوعه دائرة معارف القرن العشرين
۸. حلی، حسن بن یوسف. (بی تا). *کشف المراد فی شرح تجرید العتقاد*. قم: مکتبه مصطفوی
۹. طباطبایی، سید محمد حسین. (بی تا). *المیزان فی تفسیر القرآن*. ج ۱. تهران: دار الکتب الإسلامیه
۱۰. همو. (۱۳۹۰ق). ج ۶. چاپ دوم. تهران: دار الکتب الإسلامیه
۱۱. همو. (۱۳۸۶ق). ج ۱۴. تهران: دار الکتب الإسلامیه
۱۲. بیهقی، احمد بن حسین. (۱۳۶۱). *دلایل النبوه*. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. چاپ اول. تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی
۱۳. صدرالمتألهین. (بی تا). *الاسفار الاربعه*. ج ۷. قم: مکتبه مصطفوی
۱۴. ملکشاهی، حسن. (۱۳۶۳). *ترجمه و شرح اشارات و تنبیهات*. چاپ اول. تهران: سروش
۱۵. قراملکی، احد. (۱۳۸۶). *مبانی نظری معجزه انگاری اخلاق نبوی*. اندیشه نوین دینی. صفحه ۲۲-۶
۱۶. طوسی، شیخ الطائفه، محمد بن الحسن. (۱۳۵۸). *ترجمه و مقدمه و تعلیقات عبدالحسن مشکاة الدینی*. انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران. شماره ۵۷.
۱۷. رازی، فخرالدین. (۱۴۰۷ق). *المطالب العالیه*. تحقیق دکتر سقا. چاپ اول. بیروت: دارالکتاب العربی
۱۸. مولوی، جلال الدین محمد بلخی رومی. (۱۳۳۸). *مثنوی معنوی*. تهران: کتابفروشی سلامیه
۱۹. قیصری رومی، محمد داوود. (۱۳۷۵). *شرح فصوص الحکم*. با مقدمه و تصحیح و تعلیق سید جلال الدین آشتیانی. چاپ اول. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی .